

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو

۱۷ اپریل ۲۰۱۲

سیاست تغییر یا تغییر سیاست؟

اپوزیسیونهای بورژوائی

بحران سرمایه داری روز به روز عمیقتر می شود. دولتهای اصلی و فرعی سرمایه داری یکی پس از دیگری ساقط می شوند و جای خود را به دولتهای مشابه می دهند. با وجودی که طیف وسیعی از جنبشهای اجتماعی - غالباً ترقی خواه - در میدان و خیابان حضور دارند، اما واقعیت این است که از تغییرات تا کنونی دولتها نه فقط عرصه های نان و آزادی فرودستان فربه تر نشده است، بلکه درها بر همان پائینه پوسیده سابق می چرخد. به پشتوانه فشار توده های معترض به نظام موجود، "منشور سرنگونی" دولتها از تاریخخانه شورای امنیت و لابی کده جامعه جهانی دیکته می شود. آن دسته از سازمانها و جریانهایی که سرنگونی را عین انقلاب می دانند، آنان که برای کسب قدرت سیاسی به دست راستی ترین گرایشهای سلطنت طلب و سکولار و جمهوری خواه و "مدرن" دست بیعت می دهند، آنان که همه لحظات و همیشه جنبشهای اجتماعی را در قالب پیش ساخته برآمد انقلابی می ریزند.... فرایند پیش گفته را فرصت تاریخی می دانند. آنان بندر بن غازی را با یک مشت جماعت هیستریک مسلح و گنگسترهای بنیادگرا و تیراندازان کپره بسته، سنگر انقلاب می خوانند! آنان بیتفاوت و خاکستری در برابر نتایج متخالف سرنگونی و انقلاب، اتخاذ شتابزده سترانژی سرنگونی به هر قیمت، لاجرم ائتلاف با اپوزیسیون بورژوائی و استقبال از جنگ امپریالیستی را نیز مجاز می دانند و به سینه زدن زیر پرچم کمکهای مالی و لجستیکی جامعه جهانی جواز "حلال" می دهند. اپوزیسیون به قدرت رسیده دولت سابق لیبیا چنین بود. اپوزیسیون متشکل دولت سوریه - که در موقعیت لابی با قدرت های منطقه ئی است - چنین است. بخش عمده ای از اپوزیسیون راست و "چپ" ایران چنین است در نتیجه مهم نیست که منشور سرنگونی کجا نوشته می شود. بروکسل و پاریس و واشنگتن و استانبول یا حتا تل آویو! مهم نیست منشور سرنگونی چگونه نوشته می شود. با بمب ناتو. باروت مسلسل کودتای سرهنگان. پول امپریالیستها و صهیونیستها و پارلمانهای اروپا و آرای خونی سناتورها و ژنرالهای بازنشسته امریکائی. بله! همه این ها ترجمان واقعی همان سیاست تغییر است. تغییر در عرصه دولتها. جایگزینی دیپلوماتهای "مهربان و خجول و دموکرات" به جای سیاستمداران خشن و سرکش و دیکتاتور! به این چند نمونه دقت کنید:

راشد الغنوشی و حزب راست گرا و اسلامی و "دموکرات" نهضت به جای زین العابدین بن علی سکولار و راست و وابسته و دیکتاتور! به درستی دانسته نیست که اولی درگیر و دار دعوا چگونه از انگلستان به تونس پر تپش پرتاب شد و با کدام پشتوانه ۹۰ کرسی مجلس مؤسسان را درو کرد! اینک دولت در آستانه تغییر به مردم عصیان زده ای که خواهان آزادی از قید دیکتاتوری سرمایه داری غرب و رهائی از تشنگی و گشنگی هستند، وعده های طیب اردو غانی می دهد!

نظامیان مصر و آلترناتیوهای لیبرال دموکراتی همچون عمر موسی و البرادعی در کنار اخوان المسلمین تعدیل شده به جای حسنی مبارک دیکتاتور و وابسته!

مصطفی عبدالجلیل و محمود جبرئیل شریعتمدار و "دموکرات" خوابیده در آب نمک CIA به جای معمر قذافی دیکتاتور مجری "سوسیالیسم افریقائی"! و البته پیش از اینها:

*ایاد علاوی و نوری مالکی و جلال طالبانی سکولار و "دموکرات" و ناسیونالیست به جای صدام حسین دیکتاتور!
*گلبدین حکمت یار و ربانی و کرزی "دموکرات" به جای نجیب الله دیکتاتور!
دور می دانم کسی نداند که داوران اصلی جدال خونین "دموکراسی" و "دیکتاتوری" چه کسانی هستند و در کجای "جهان آزاد" جا خوش کرده اند.

دور می دانم کسی نشانی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و سازمان ملل و ناتو را نداند.
دور می دانم کسی تصاویر کاخ سفید و کرملین و الیزه و باکینگهام را ندیده باشد.
دور می دانم کسی چهره منحوس تاچر و ریگان و بوش و بلر و یلتسین و پوتین و سارکوزی و مرکل و برلوسکونی را دیده و به خاطر نسپرده باشد.
به چند نمونه دیگر توجه کنید تا به عرضم برسیم.

الکساندر پاپادموس لیبرال دموکرات به جای جورج پاپاندرئوی "سوسیالیست". هر دو مجری سرسخت سیاست های ریاضتی نئولیبرالی و گوش به فرمان IMF.
ماریو مونتلی لیبرال اکادمیک به جای سیلویو برلوسکونی دلکف.
در افزوده: شبی که برلوسکونی استعفاء داد، از سوی مردم رُم با این شعار استقبال شد "دلکف! برو گمشو!"
کریستین لاگارد به جای دومینیک استراوس کاون....
و طی هفته ها و ماههای آینده به احتمال فراوان:

مار یانو راخوی سرکرده حزب دست راستی میانه مردم به جای زاپاترو رئیس حزب "سوسیالیست" ضد کارگری اسپانیا.

فرانسوا اولاند به جای نیکلا سارکوزی در جریان یک معادله معکوس با معادله پیشین. این بار یک "سوسیالیست" به جای یک راست میانه.

میت رامی (شاید) به جای باراک اوباما! و زمانی نچندان دور کارتر به جای نیکسون، ریگان به جای کارتر، کلینتن به جای ریگان و بوش به جای کلینتن!

عجب قصاب خانه ای است این دنیای ما! تغییرات جالبی بود. نه؟ سی و دو سه سال پیش نیز ساخت سیاسی ایران شاهد تغییرات مشابهی بود. جمشید آموزگار به جای امیرعباس هویدا. شریف امامی به جای آموزگار. از هاری به

جای شریف امامی. بختیار به جای از هاری. و کمی بعد ابراهیم یزدی و مهدی بازرگان و کریم سنجابی به جای بختیار! و کمی بعدتر ابوالحسن بنی صدر به جای بازرگان و....

و ما هچنان دوره می کنیم

شب را و روز را

هنوز را (احمد شاملو)

فشار از پائین چانه زنی در بالا

آنچه که به عنوان فاکت‌های مشخص گفته شد، صورت مندیهای سیاسی مشخصی است که در چارچوب تغییر سیاست مداران و مترادف آن تغییر دولتها شکل می بندد و بی آن که تغییرات سیاسی اجتماعی مترقی، انقلابی و رادیکالی در پی داشته باشد، چهره کریه حکومت‌های سرمایه داری را در صورت دولتهای جدید بزک می کند. این تغییرات سطحی و غالباً ارتجاعی ممکن است در پارلمان یا در جریان "انتخابات آزاد" انجام شود. زمانی نیز از طریق جنگ و کودتا. واضح است که چپ - دست کم بعد از تئوری پردازیهای رزا لوکزامبورگ در جزوه مشهور انقلاب و رفرم - با رفرم از پائین همیشه همراه بوده است. اما واقعیات تلخ سناریوهائی که در جهان ما جاری است کمترین ردی از رفرم‌های توده‌ئی نشان نمی دهد. قدر مسلم این است که:

۱. تغییرات در بالا معمولاً به دنبال فشار از پائین تحقق می پذیرد. نمونه را؛ نارضایتی عمیق مردم امریکا از سیاست‌های اقتصادی و میلیتاریستی نئوکنسرواتیستها که در غیاب یک آلترناتیو واقعی، ناگزیر قدرت سیاسی را به دموکراتها و انهاد. چنین رویکردی اگرچه به اعتبار فشار از پائین شکل بسته، اما هدایت مطلوب در بالا و از سوی هیأت حاکمه سرمایه داری صورت گرفته است. کما این که رفتن پایاندرو و برلوسکونی و آمدن موقتی پاپادموس و مونتئی نیز به همین شکل انجام شده است.

۲. به طور معمول می توان گفت هرگاه قشقرق بالائیها بالا می گیرد و کشمکشها علنی می شود، علی القاعده آن پائین ها باید شلوغ پلوغ باشد. در جریان انتخابات ۱۳۸۸ این جریان دو سویه (فشار پائین - شکاف بالا) به سطح خیابان کشیده شد. اما نکته جالب این که در اوج بره کشان جنبش دوم خرداد، لیدر نظری اصلاح طلبان (سعید حجاریان) شبه راه برد "فشار از پائین، چانه زنی از بالا" را به میان نهاد. رفرمیستهای وطنی توانستند به ضرب این تاکتیک امتیازات قابل توجهی از جناح محافظه کار کسب کنند. عبور کاندیداهای مورد نظر آنان از فیلترینگ تنگ شورای نگهبان و ظهور مجلس ششم نتیجه موج سواری اصلاح طلبان از جنبش دانشجویی و چانه زنی در بالا بود. و زمانی هم که جنبش دانشجویی رادیکالیزه شد و به تدریج از سایه سبز و سیاه تحکیم وحدت بیرون آمد، همان سعید حجاریان به صراحت "جنبش دانشجویی را حرف مفت" خواند و از آنان خواست که بهتر است بروند لویاتان هابز و جامعه مدنی لاک و افسونزدائی از قدرت خود او را - که از سوی حسین بشیریه دیکته شده بود - بخوانند! در واقع عصیان توده ها نسبت به سیاستهای ضد کارگری تعدیل ساختاری دولت "سازندگی" (شورشهای شهری و اعتراضات دانشجویی و عروج تدریجی جنبش کارگری) یک بار دیگر در دوم خرداد ۷۶ و در غیاب یک آلترناتیو متشکل و مترقی صحنه را برای قدرت گیری جریان دست راستی رفرمیستها و لیبرال های وطنی آماده ساخت. چنین رفرم‌های نیم بندی اگرچه به اعتبار فشار از پائین به وقوع می پیوندد اما از آن جا که نتیجه چیدمان هیأت حاکمه (بالائیها) است، کمترین دست آورد پایدار و مانده گاری ندارد. اعتلای دولت اقتدارگرای احمدی نژاد از دل ۱۶ سال حاکمیت بورژوازی کارگزارانی + مشارکتی مؤید این نکته است که:

۲-۱. اصلاح طلبان مردم ایران را تا حد یک ابزار فشار بر رقیب تنزل دادند و توده های ناراضی را در روند انتخابات خرداد ۱۳۷۶ و اسفند ۱۳۷۸ و خرداد ۱۳۸۰ به چماق گروه فشار خود تبدیل کردند. بله! زحمتکشان ما گروه فشار بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه "جامعه مدنی" شدند تا خاتمی و کروبی و اعوان و انصارشان در کارگزاران و مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و مجمع روحانیون به کاخها و وزارت خانه ها و مجالس شورای اسلامی و شهری نزول اجلال فرمایند! مبارکشان نباشد!

۲-۲. چنین فرایندی بعد از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ نیز دقیقاً رخ نمود. جریان هاشمی و موسوی و کروبی و خاتمی تا زمانی که فکر می کردند می توانند به پشتیبانی فشار مردم از رقیب امتیاز بگیرند، خیابانها را ملتهب نگه داشتند و به محض رنگ باختن هژمونیشان و زمانی که دریافتند: رقیب از موضع صفر و یکی حاضر به عقب نشینی نیست. روند اعتراضات خیابانی رادیکال و ساختار شکن شده است.

دستپا را کشیدند. بی تنازل شدند. دسته بسته- و تقریباً دست بسته! - به کانونها و رسانه های سرمایه داری غرب پناه بردند. پشت کتابخانه پرزیدنت بوش سنگر بستند. جوایز میلیون دلاری پلتسین و هاول و فریدمن را بالا کشیدند. اندر مزایای سکولاریسم فلسفی منبرها رفتند و استقراغ پوپر و هایک را به سالاد سرمایه سالاری "مانیفست جمهوری خواهی" خود آمیختند. به مصدق فحش بستند که چرا صنعت نفت را به جای خصوصی سازی، دولتی کرده است. تمام "نقد حال"شان - بدون انتقاد از اسید پاشیها و یاروسری یا تو سریها و سرکوبهای دهه شصت شان - به مذمت رفتارهای "غیر عقلانی" - غیر ماکس وبری - دولت نهم و دهم خلاصه شد و در نهایت همه یورش خود را به فقدان بازار آزاد برای رقابت سرمایه، عملی نشدن اصل ۴۴ قانون اساسی، نپیوستن به گات، عدم ادغام اقتصادی در سرمایه داری غرب، ماجراجویی های سیاست خارجی، دفاع دولت از حماس و حزب الله، هولوکاست، انحلال شوراهای ۱۸ گانه پول و اعتبار و برنامه و بودجه، قانون گریزی احمدی نژاد و عدم تمکین به مجلس لاریجانی - توکلی و مشابه این ها متمرکز ساختند. خانه کارگزاران سویاپ اطمینان وزارت کار و شوراهای اسلامی و سه جانبه گرائی شد و اقلیت مجلسشان به جای نطقهای "آتشین" و پوچ مجلس ششم برای آژیتاسیون علی مطهری فریاد احسنت کشید و جمع غالبشان برای ورود به مجلس نهم، تخت خوابیدند و حتا برای رئیس پیشین خود (کروبی) یک اس ام اس هم نفرستادند.

باری، طرح این نکته چندان استبعاد ندارد که آقایان موسوی و کروبی و کل عقبه شان برای خود نقشی در حد اوباما و پاپاداموس و مونتی (سرعت گیر) قایل بودند. آنان می خواستند بیابند تا سیاست تغییر - که پرچمش را عیناً کروبی برداشته بود - و به تبع آن مهار اعتراضات کارگران و زحمتکشان و استمرار جنبش لیبرالی اصلاحات در یک فرایند دو خردادی دیگر تداوم یابد.

در حال حاضر سیاست جهان بر پاشنه همین آموزه میچرخد. تغییر دولتها و سیاستمداران. اما واقعیت این است که: همان طور که کلینتن و تونی بلر و اوباما نتوانستند برنامه های نئولیبرالی ریگان و تاچر و بوش را متوقف کنند و اندک اصلاحاتی در وضع عادی زندگی مردم به وجود بیاورند، این تغییرات نیز به همان نتایج فاجعه بار گذشته خواهد رسید.

عین همین روند در ایران نیز تکرار شده است، خاتمی نه فقط سیاستهای تعدیل ساختاری دولت هاشمی را ادامه داد و بر وسعت خصوصی سازیهای نئولیبرالی افزود بل که در پایان کار را به اهل فن سپرد!

در غیاب طبقه کارگر متشکل

جنبش اشغال وال استریت، تعمیق بحران سرمایه داری، سرایت اجتناب ناپذیر بحران یونان به دولتهای تا خرخره بدهکار ایتالیا و اسپانیا و پرتغال و ایرلند و انگلستان و حتا فرانسه، این سؤالات اساسی را پیش می کشد که: آیا تهبیدستان با تغییر دولتها به سرخانه و زندگی خود باز خواهند گشت و "همه چیز آرام" خواهد شد؟ آیا ادامه سیاستهای ریاضتی از سوی دولتهای جدید، موج تازه ای از قیام و اعتراض توده ئی را رقم خواهد زد؟ برای مثال ادامه اعتراضات مردم یونان و سقوط محتمل دولت پاپادموس به کدام صف بندی سیاسی تازه خواهد انجامید؟

آیا امواج اعتراضات آینده قلب هیأت حاکمه سرمایه داری را نشان خواهد رفت؟ آیا طبقه کارگر قادر خواهد بود از درون این مبارزه طبقاتی بی امان با ایجاد حزب سیاسی مطلوب خود مانع از تکرار فاجعه لیبیا شود؟

آیا طبقه کارگر به راهکارهای انقلابی از جمله: انحلال حاکمیت سرمایه داری با دولت و ارتش و پارلمان و دستگاه قضائی و بانک و مصادره کل اموال بورژوازی و یا دست کم لغو یک جانبه بدهی ها و شکستن حریم سرمایه مالی و انحصاری و همه صورتهای کریه سرمایه داری و نابسندهی به ملی سازی خواهد رسید؟ بی شک شکستن دولت بورژوائی پاپادموس و مونتئی می تواند یک سکوی مناسب برای بروز قدرت واقعی و موجود طبقه کارگر یونان و ایتالیا باشد و جریان انقلاب را به اسپانیا و پرتغال و فرانسه و انگلستان و به تبع آنها افریقا و خاورمیانه پای آبله تسری دهد. در عصر گنبدیگی سرمایه داری ادوکلن زده همه این احتمالات نه یک انگاره خوش بینانه، بلکه یک امکان و گزینه ممکن است.

بعد از تحریر

۱. مدودوف در یک مصاحبه مطبوعاتی از این که در جای لغزنده مرکل و سارکوزی ننشسته خدا را شکر گفته است. هر چند فعلاً جهان به کام دو دولت امپریالیستی روسیه و چین است اما بی شک نوبت این حضرات و حاکمیت های ضد انقلابی شان هم خواهد رسید....

۲. فمینیستهای یک میلیونی وطنی که بمب خشونت های ضد انسانی امپریالیسم ناتو را یک موهبت آسمانی برای مردم لیبیا می خواندند و برای خانم کارلا برونو و شوهر هفت تیرکش وی حمام زایمان می گرفتند، حالا و پس از خطابه رسمیت یافتن چند همسری، باید رونوشتی از کمپین شان را قاب کاغذی کنند و سرسفره عقد هووی دوم و سوم و چهارم خود برای هم تایان نوعروس شان پست کنند! مبارک است انشاءالله!

۳. با توجه با تمرکز جنبش اشغال وال استریت علیه سرمایه مالی بخش هشتم سلسله مقالات "خانه ام ابريست" را با طرح نظریه - پلمیک هیلفردینگ و سلطان زاده در خصوص نقش بانکها در اقتصاد صنعتی پی خواهیم گرفت و اگر مجال و عمری باشد طی دو مقاله پایانی به دلایل ساختاری بحرانهای سیکلیک سرمایه داری سری خواهیم زد.

و یادم رفت بگویم

من کم و بیش زیر و بم بحرانهای سرمایه داری اعم از دولتی یا آزاد را شخم زده ام. گمان می زنم که این بحران از آن تو بمیریهای گذشته نیست. اگر طبقه کارگر و چپ نتواند دولتهای بی ثبات سرمایه داری را با انقلابهای کارگری و ازگون کند، آنگاه....

سالها پیش رفیق نازنینی گفته بود: "بسپاریم بر سنگ مزارمان تاریخ نزنند ، تا آیندگان ندانند ، بی عرضگان این برهه تاریخ ما بوده ایم."

داغ لعنت خورده گانی امثال ما به قول رفیقمان احمد شاملو ترجیح می دهیم :

"آنچه جان

از من

همی ستاند

ای کاش دشنه ای باشد

یا خود گلوله ای

...درد مباد ای کاشکی

درد پرسش های گزنده

جراره به سان کژدم هائی

از آن گونه که ت پاسخ هست و

زبان پاسخ

نه

و لاجرم پنداری

گزیده کژدم را

تریاقی نیست...."

اینک تاریخ، در حال نظاره ای ممتد، روزگاران را و نظر و رفتارمان را نیز ثبت می کند تا بر گورمان ب نویسد.

حتا اگر گور ما همچون گور لورکا ناشناخته بماند، باز هم این برهه حیاتی برای همیشه ضبط خواهد شد!